

## پیش‌خوانی

**به بهانه انتشار یادنامه حجت‌الاسلام حاج شیخ مهدی مظاهری**

### خاطراتی از «زین‌الذاکرین»

■ **محمدعلی نجفی**



خدا! هستم، کیست؟
۴۰ روز از فراق عزیزی می‌گذرد که عشق به زهرای اطهرعلیها‌السلام و یاحسین علیه‌السلام گفتن و گریه کردن بر اباعبدالله علیه‌السلام را به من آموخت. پرنریزگی که بیش از دو دهه به او ارادت تام داشتم. ۴۰ روز است که از میان ما به عالم ملکوت پر کشیده و ما را به غم فراخ گرفتار کرده‌است.او خود می فرمود: سخت‌ترین غم، غم فراق است.
خاطرات این دو دهه که در کنار تان بسودم را از یاد نخواهم برداین روزها دلم برای دعای کمیل شب‌های جمعه، ندیه جمعه و صبح و دعای ابوحمزه سحرهای ماه رمضانان تنگ است. هنوز طنین خدا خدا گفتن‌هایتان در وسط دعا را در گوش دارم و توسل‌هایتان به ائمه معصومین علیهم‌السلام وروضه‌هایی که در بین دعای‌خواندید و یابن‌الحسن‌هایی که به مردم می‌آموختید که با صدای بلند امام حجت‌حاضر غائب از انتظارشان راضا بزنند.

از کجا بنویسم؟ از کدام روزها؟ از کدام خاطره؟ از کدام درس؟ روزی نبود که خدمت برسیم و با کردار و رفتار تان درسی به من نیاموزید. هر صفحه از عمرم را که ورق می‌زنم، یاد و خاطره شماست. وجودتان یک گوهر بود. چگونه گوهر مان را در دل خاک پنهان کردیم؟اگر می‌شود نامتان بدون اشک به ذهنم خطور کند؟ از روزهایی بنویسم که دست در دست در حیاط خانه قدم می‌زدیم و از خاطرات گذشته برآیم می‌گفتیدآن روزی که چشم‌هایتان ضعیف شده بود و دیگر قادر نبودید خط‌های کتاب دعا را بخوانید و می‌گفتید: اگر نیایی دعا، من نمی‌توانم دعا را بخوانم. البته من می‌دانستم که این بهانه‌ای است برای اینکه



کرمحمدعلی نجفی مظاهری

در دیدار با رهبر معظم انقلاب

من اهل دعا شوم؛ و چه خوب من را به مجلس دعای ابوحمزه علاقمند کردید.دلم برای مناجات‌های سحر و روضه‌خواندن‌هایتان، به خصوص روضه حضرت زهرا علیه‌السلام و اشعار مرموح کمپانی که می‌خواندید به تنگ آمده‌است.دلم برای اشعار مناجاتتان تنگ شده‌است. اشعاری که قبل از این که بخوانید، مثل ابر بهاری گریه می‌کردید.دل‌تنگ حدیث‌هایی هستم که می‌خواندید.دل‌تنگ سلام‌هایی هستم که از قول امام زمان علیه‌السلام خطاب به امام حسین علیه‌السلام می‌گفتید.دل‌تنگ آن شب‌هایی هستم که به مسجدالنبی صلی‌الله‌علیه‌آله برای نماز مغرب و عشا می‌رفتید و بلافاصله بعد از پایان نماز عشا روی سندی می‌نشستید و حدیثی و مسئله‌ای و روضه‌ای را برای مردم می‌خواندید.دل‌تنگ نیت‌های زیباتان هستم. فراموش نمی‌کنم که با افتخار می‌گفتید من ۶۰ سال است نوکر حسینم؛ و می‌گفتید: اگر ببینی نوکر ت را در خیابان می‌خواهند مورد اذیت و آزار قرار دهند، بی‌تفاوت عبور نخواهی کرد. پس بیا نوکر کسی بشو که دنیا و آخرت از تو حمایت کند.ای کاش دست تقدیر اجازه می‌داد و فقط یک بسار دیگر برآیم روضه حضرت زهرا علیها‌السلام می‌خواندید.می‌فرمودید: می‌بادا حضرت زهرا علیها‌السلام را به چیزی بفروشی. راه را به ما نشان دادید و نه فقط به ما، به همه دوستان و ارادت‌مدندان.فراموش نمی‌کنم شبی را که از شما استجازه در نقل حدیث کردم، پاسخ گفتید: من کسی نیستم، بروز منشاخ اجازه، استجازه کن. گفتم: دلم می‌خواهد اجازه شما در میان اجازاتم به رسم تبرک و تیمن یادگار باشد. با لحن زیباتان اجازه اانشا و امضا کردید و مهر زدید. به راستی که ار تحالتان ثلمه‌ای جبران‌ناپذیر است و بعد از ۴۰ روز، جایگاهتان در نوکری مولایتان اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام خالی است. کتابی که هم آنیک در معرفی آن سخن می‌رود را به خاطر تسکین آرام روحی خودم در فراق شما و به یاد شما تدوین کردم که مستلر بر هفت فصل به قرار ذیل است:

فصل اول:شرح حالتان

فصل دوم:شرح حال علمای خاندانتان

فصل سوم:برخی از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایتان

فصل چهار: در حدیث دیگران (مصاحبه‌ها و سخنرانی در مورد شما)

فصل پنجم:برخی اسناد، احکام و لوح‌های تقدیر

فصل ششم:نگزدهای از پیام‌های تسلیتی به مناسب ارتحالتان

فصل هفتم:برخی از تصاویر.

در پایان این مقدمه از همه دوستان و عزیزانی که در این فرصت اندک در فراهم آمدن این مجموعه به من یاری رساندند، تشکر و قدردانی می‌کنم.

■ **سمنانه صادقی**

**نخستین بخش از این گفت و شنود را روز سه شنبه از نظر گذرانید. اینک بخش پایانی آن پیش روی شماست.**

■ ■ ■

**نام رضاخان همراه شده با تأسیس دانشگاه تهران، آیا واقعاً به ایران نانشگاه و تحصیلات عالیه آورد؟**

همه روان‌شناسان اجتماعی و تبلیغاتچی‌ها این را می‌دانند که دروغ برای اینکه به مردم باورنده شود، باید اولاً بسیار بزرگ باشد. دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد، مردم آن را بهتر باور می‌کنند. ثانیاً باید آن را تکرار کنید. یعنی اگر مردم در ابتدا باور نکردند، نباید مایوس بشوید. اصلاً اعتنا نکنید و پشت سر دست، درست تکرار کنید تا بالاخره میان مردم جا بیفتد. درست

شدن دانشگاه توسط رضاخان هم یکی از همین دروغ‌های بزرگ است که در اثر تکرار جا افتاده است، بحث ما روی کلمه دانشگاه نیست بلکه بحث ما در مورد آموزش عالی است، چون تا سال ۱۳۱۲ در واژگان فارسی کلمه دانشگاه وجود نداشت. این کلمه زیبا را همراه با کلمه زیبای دیگر یعنی دانشکده ابداع کردند. اگر منظور کلمه دانشگاه است، بله این کلمه در زمانی برزگ است که بعد از سال ۱۳۱۲ در ایران قبل از رضاشاه آموزش عالی و فرهنگ نداشتند؟ در سال ۱۲۹۷ دو سال قبل از کودتای رضاشاه، در زمان احمدشاه دانشگاهی که امروز به آن دانشگاه وزارت می‌گویند، تأسیس شد. دانشگاه خوارزمی در خیابان شهید متحج، امسال صدمین سال خود را سپری می‌کند و چقدر خوب است که مسئولان آن دانشگاه مراسمی برای صدمین سال تأسیس دانشگاه خوارزمی بر گزار کنند. مدرسه عالی طب هم از سال‌ها قبل از رضاشاه پزشکی تربیت می‌کرد و پزشکان فارغ‌التحصیل این مدرسه را با درجه متخصص و سمت استادی دانشگاه، خود من دیده‌ام بودم.

**از آن نسل دیگر کسی یاقی مانده است؟**

نه، متأسفانه فوت کرده‌اند. دکتر تقفی یکی از آنها بود که پزشک مخصوص مظفرالدین شاه بود. در مدرسه عالی طب در دو رشته امراض نسوان (بیماری زنان) و پزشکی (کحالی) دوره تخصصی به وجود داشت. پزشکان در ایران مدرک پزشکی عمومی می‌گرفتند و برای دیدن دوره‌های تخصصی به خارج می‌رفتند. اینطور نبود که از ابتدای پزشکی به خارج بروند. علاوه براین در رشته مهندسی معدن و مهندسی شیمی در دارالفنون مهندس داشتیم. در آن دوره مدرسه عالی فلاحت یعنی دانشکده کشاورزی هم بوده. کاری که رضا شاه کرد چه بود؟ دانشگاه خوارزمی در طی این صد سال اسامی مختلفی را به خود گرفته است. آخرین اسمی که داشت دانشگاه تربیت معلم بود که بعد از شهادت شهید رجایی، دانشگاه شهید رجایی و بعد دانشگاه خوارزمی شد. اولین اسم آن دارالمعلمین عالی بود که دانشگاه تربیت معلم بود. چون دولت وقت قصد داشت در ایران تعلیم و تربیت عالی را گسترش بدهد، برای اینکه دانشجویان روانند، دولت وقت تصمیم گرفت تعداد دبیرستان‌ها را در ایران زیاد کند. بعضی‌ها فکر می‌کنند تأسیس دبیرستان هم کار رضاشاه است، در حالی که تا قبل از کودتا در تهران ۱۷ دبیرستان وجود داشت که سه تا از آن‌ها دخترانه بودند. ایران قبل از کودتا دارالعلمیات داشته، یعنی دانشسرای تربیت معلم زن. برنامه این بود که در ابتدا یک دانشگاه تربیت معلم در ایران تأسیس شد که دبیران لیسانسیه برای آموزش در دبیرستان‌ها تربیت بشوند و دبیرستان‌ها باعث شوند که تعداد داوطلبان



### «خوانشی از سرفصل‌های شاخص کارنامه رضاخان»

**در گفت‌و شنود با علی اکبر رنجبر کرمانی – بخش پایانی**

# مأموران رضاشاه مردم را شلاق می‌زدند تا زمین‌هایشان را به نام او کنند

رورد به تحصیلات عالیه زیاد شود. یعنی دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها، یعنی مدرسه عالی طب، مدرسه عالی تجارت، مدرسه عالی فلاحت و… زیاد بشود و آموزش عالی در ایران توسعه پیدا کند. یعنی آنها سنگ بنای توسعه فرهنگی را هم خوب تشخیص داده بودند. در سال ۱۳۱۲ دانشکده علوم و دانشکده ادبیات که مربوط به همین دانشگاه خوارزمی بود و دانشکده فنی را در دارالفنون و مدرسه عالی طب و مدرسه عالی علوم و حقوق سیاسی که در زمان مظفرالدین شاه تأسیس شده و چندین دوره فارغ‌التحصیل داشت، را جمع کرد و در اسم آن را دانشگاه تهران گذاشتند. بنابراین این ادعا که رضاشاه دانشگاه در ایران تأسیس کرد یک دروغ بزرگ است.

**پیش از آن مردم به جای دانشگاه، از چه کلمه‌ای استفاده می‌کردند؟**

قبل از آن مردم اصولاً به دانشگاه می‌گفتند دارالفنون. اولین دانشگاه را امیرکبیر به اسم دارالفنون در ایران تأسیس کرد. دکتر عیسی صدیق علم که قبل‌تر رئیس دارالمعلمین بود و بعداً اولین رئیس دانشگاه تهران شد، در خاطراتش می‌نویسد من رفته بودم امریکا و از دارالفنون کلمبیا دیدن کردم. از دارالفنون پاریس و انگلیس هم دیدن کردم. هر چند این فرد خودش یکی از کسانی است که می‌گوید رضاشاه، برنامه‌ریز دانشگاه درست کرد. مردم حساسی! تو که خودت رئیس دارالمعلمین بودی. از این گذشته کارهای جمع‌آوری و اداری را خود هم ایشان با همکاری دکتر محمود

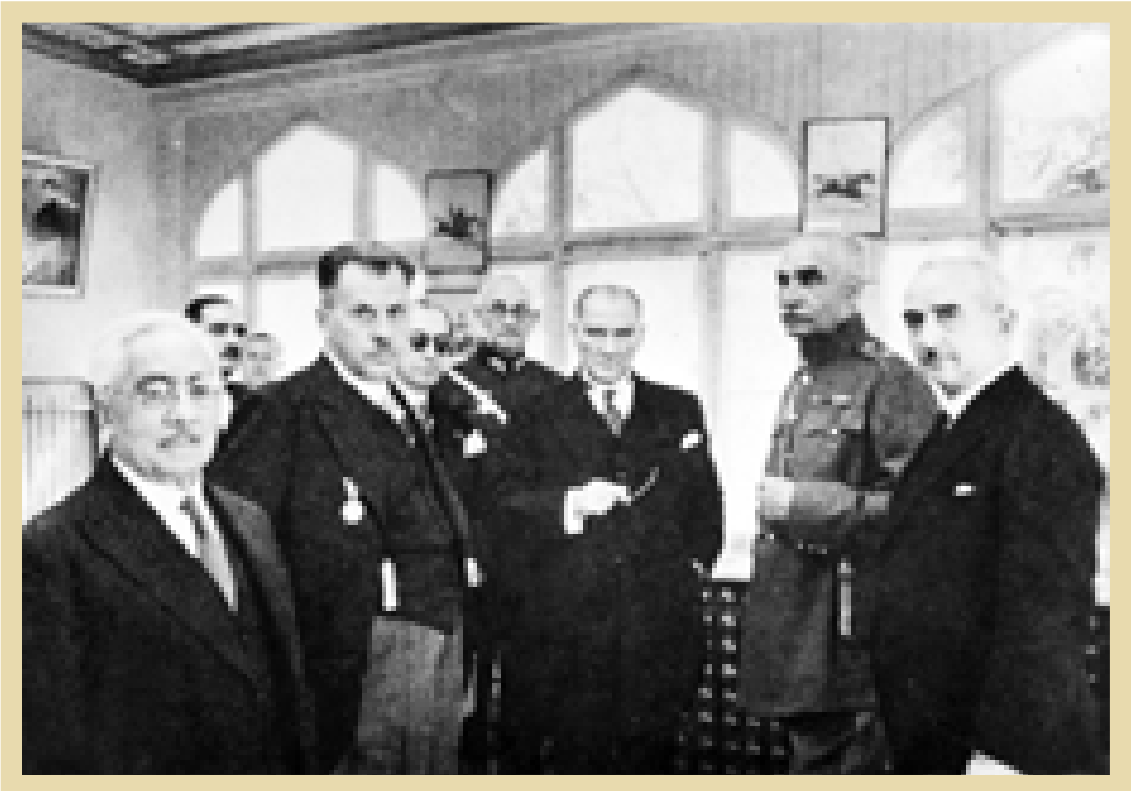
در خیابان شهید متحج، امسال صدمین سال خود را سپری می‌کند و چقدر خوب است که مسئولان آن دانشگاه مراسمی برای صدمین سال تأسیس دانشگاه خوارزمی بر گزار کنند. مدرسه عالی طب هم از سال‌ها قبل از رضاشاه پزشکی تربیت می‌کرد و پزشکان فارغ‌التحصیل این مدرسه را با درجه متخصص و سمت استادی دانشگاه، خود من دیده‌ام بودم.

**از آن نسل دیگر کسی یاقی مانده است؟**

نه، متأسفانه فوت کرده‌اند. دکتر تقفی یکی از آنها بود که پزشک مخصوص مظفرالدین شاه بود. در مدرسه عالی طب در دو رشته امراض نسوان (بیماری زنان) و پزشکی (کحالی) دوره تخصصی به وجود داشت. پزشکان در ایران مدرک پزشکی عمومی می‌گرفتند و برای دیدن دوره‌های تخصصی به خارج می‌رفتند. اینطور نبود که از ابتدای پزشکی به خارج بروند. علاوه براین در رشته مهندسی معدن و مهندسی شیمی در دارالفنون مهندس داشتیم. در آن دوره مدرسه عالی فلاحت یعنی دانشکده کشاورزی هم بوده. کاری که رضا شاه کرد چه بود؟ دانشگاه خوارزمی در طی این صد سال اسامی مختلفی را به خود گرفته است. آخرین اسمی که داشت دانشگاه تربیت معلم بود که بعد از شهادت شهید رجایی، دانشگاه شهید رجایی و بعد دانشگاه خوارزمی شد. اولین اسم آن دارالمعلمین عالی بود که دانشگاه تربیت معلم بود. چون دولت وقت قصد داشت در ایران تعلیم و تربیت عالی را گسترش بدهد، برای اینکه دانشجویان روانند، دولت وقت تصمیم گرفت تعداد دبیرستان‌ها را در ایران زیاد کند. بعضی‌ها فکر می‌کنند تأسیس دبیرستان هم کار رضاشاه است، در حالی که تا قبل از کودتا در تهران ۱۷ دبیرستان وجود داشت که سه تا از آن‌ها دخترانه بودند. ایران قبل از کودتا دارالعلمیات داشته، یعنی دانشسرای تربیت معلم زن. برنامه این بود که در ابتدا یک دانشگاه تربیت معلم در ایران تأسیس شد که دبیران لیسانسیه برای آموزش در دبیرستان‌ها تربیت بشوند و دبیرستان‌ها باعث شوند که تعداد داوطلبان

## معارف

کفت‌و گو۸۸۴۹۲۹



**رضاخان کاریکاتور مدرنیزاسیون را به جای مدرنیزاسیون واقعی در ایران پایه‌ریزی کرد و در نتیجه ایران ۱۵۰ سال عقب رفت. منسروطیت مهم‌تر ین دستاورد مدرن‌سازی ایران بود و رضاخان آن را متوقف کرد. به جای آن همه روزنامه‌های که در دوران پس از منتشر شدند که به قول وزیر مختار امریکا:«انسان حالش از عبارت چاپی بخشنامه‌های روزنامه به هم می‌خورد و انسان احساس می‌کند دارد بخشنامه‌های دولتی را می‌خواند.»**

ساختن کار خوبی است و این را هم نمی‌شود منکر شد که این ساختن در زمان رضاشاه صورت گرفت. اما این تبلیغ که او راه‌ها را به ایران آورد، صحیح نیست.

**گفته می‌شود که کار خانات بسیاری به دست وی در کشور تأسیس شده‌است.**

**این مسئله چقدر صحت دارد؟**

رضاشاه دو سه کارخانه پارچه‌بافی و یک کارخانه قند در شاه‌آباد (اسلام‌آباد) تأسیس کرد. نساجی‌ها یکی در شاهی (قائم شهر) و یکی در چالوس همه این‌ها هم ملک خودش بودند، نه اینکه پول بدهد و زمین بخرد. مأمورانش صاحبان زمین‌ها را شلاقش می‌زدند تا زمینشان را به نام رضاشاه کنند. کارخانه‌ها را هم با پول دولت می‌ساختند، ولی مالکیتش متعلق به رضاشاه بود و پولش هر سال روی جیب این آقای می‌رفت. جالب است بدانید وقتی که رضاشاه از ایران رفت، شهرداری تهران جرئت کرد و صورتحساب داد که کامیون‌های شش، آجر و مصالح و کارگر برده و کارگزارش برای این پادشاه کار کرده‌اند و او ۲۵ میلیون تومان به شهرداری بدهکار است. به پسرش بگویید این پول را بدهد. در نتیجه کاخ سعدآباد را که به ملکیت خودش در آورده بود از ملکیت او درآوردند. به تازگی من کتاب سندهای امریکایی را ترجمه کردم که در آن اسرار حمله منتقدین به ایران آمده‌است. در آنجا امریکایی‌ها لایه‌هایی گزارش‌هایشان نوشته‌اند. رضاشاه روزی یک ریال (قران) به کارگرا و کارکنانش حقوق می‌دهد در حالی که با یک ریال حتی نان خالی هم نمی‌شود در ایران خورد. سه تا کارخانه آن هم به این شکل گسترش صنایع داخلی است؟ حال برخی دوستان طوری از ساخت کارخانجات و گسترش صنعت در آن دوره صحبت می‌کنند که گویی ایران در آن روزگار آلمان شده و پر از محصولات و تولید انبوه اتومبیل و پارچه و… بوده‌است. واقعاً کدام صنعت؟ ما اصلاً در زمان رضاشاه صنعت داشتیم؟ آدم چنین سخنانی را وقتی از برخی دوستان می‌شنود بیست مرتعب می‌ماند که بعضی‌ها برای معرفی شدن و برای اینکه بین نسل جوان ناگاه گل کنند و اپوزیسیون بگویند که این آدم روشنفکر وی بی‌طرف و اصلاح‌طلب است چه حرف‌هایی که نمی‌زنند. آقای زیباکلام هم در تلویزیون گفته بود چکمه رضاشاه باعث شد که ایران وحدت ملی پیدا کند. حرف از این مزخرف‌تر می‌شود؟ آیا سرکوب ناجوآمریکه دانه عشایر، میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی، و… اسمنش وحدت ملی است؟ ایشان طوری صحبت می‌کند که انگار در آن دوران ایران داشته از هم می‌پاشیده و این آقای آمده و آن را حفظ کرده. این یک دروغ بزرگ تاریخی است. بقیه حرف‌ها را هم به همین شکل قیاس کنید.

**مسئله دیگری که به رضاخان منسوب می‌دانند، دادگستری نوین است. پیش از وی وضعیت دادگستری مسا چطور بود؟**

بعد از مشروطیت یکی از ایرادهایی که دول اروپایی برای قصد کاپیتولاسیون و قضاوت کنسولی اروپایی، به حکامری بلژیکی، ساخته بود که شهرداری را به تهران وصل می‌کرد. در مازندران و گیلان نیز بخش خصوصی راه‌هن درست کرده بود. روس‌ها نیز در آذربایجان راه آهنی ایجاد کرده که تبریز را به جلفا و از آنجا به باکو وصل می‌کرد. فکر تأسیس راه‌آهن به سال‌ها قبل از رضاشاه بر می‌گردد و از دوره ناصرالدین شاه، ایران به دنبال راه‌آهن سراسری بوده و بارها تا مرز عقد قرارداد هم رفته و حتی نقشه آن را هم که تا حدودی شبیه به همین راه‌آهن سراسری فعلی بوده که به وسیله مهندسین امریکایی تنظیم شد و ایران تا یای امضای قرارداد هم رفته که امریکا آن را بسازد. اما همان سیاست‌هایی که بعدها به رضاشاه کمک کردند که راه‌آهن بسازد، در آن موقع مانع عقد قرارداد شدند و نگذاشتند در ایران راه‌آهن سراسری ساخته شود. آخرین طرح و برنامه راه‌هن به مرحوم صنیع‌الدوله، اولین رئیس مجلس شورای ملی و برادر حاج مخبرالسلطنه هدایت مربوط می‌شود. این هدایت همان کسی است که در زمان رضاشاه شش هفت سال نخست‌وزیر بود و وقتی راه‌آهن تکمیل شد، حتی این بحث هم مطرح شد که باید مجسمه صنیع‌الدوله را در میدان راه‌آهن نصب کنند، چون مبتکر راه‌آهن و آورنده پروژه راه‌آهن در ایران او بوده‌است. آنچه که در زمان رضاشاه اتفاق افتاد، تحقق یک تلاش و ارزوی دیرینه در جریان و به کنار گذاشته شده بود، بالاخره

۱۳۱۳. رضاخان در سفر به تبریز و در کنار کمال مصطفی آقاآورد

## ۹ اروزنماه جوان | شماره ۵۲۶۸

۹ رمضان ۱۳۳۰ قمری جهت اجراه به وزارت عدلیه ابلاغ کرد. کسروی در عدلیه قبل از کودتا قاضی بود. داور که در زمان رضاشاه وزیر عدلیه شد، تشکیلات عدلیه را به هم زد و تشکیلات نوینی براساس شیوه‌های اروپایی- عمدتاً فرانسوی - در ایران بنا کرد. می‌گویند قوانین جزایی و… در زمان او تدوین کرد. این روند از قبل از کودتا آغاز شده بود و تا دوره رضاشاه ادامه پیدا کرد. کسروی یک یا دو سال بعد از کودتا رئیس عدلیه خوزستان شد. قطعاً قبل از کودتا عدلیه‌ای بوده که او رئیس محکمه‌اش می‌شده یا باز پرس بوده و انواع و اقسام مشاغل قضایی را به عهده داشته. بنابراین عدلیه در ایران بود و داور آمد و آن تشکیلات را به هم زد و عدلیه جدیدی را بنا کرد. خیلی‌ها به این کار و انتقادهای شدید دارند و می‌گویند به عدلیه ضربه زد، از جمله کسروی به کار داور- وزیر عدلیه رضاشاه- در تأسیس عدلیه جدید انتقاد دارد و می‌گوید که او کار را خراب کرد. کسان دیگری هم انتقاد دارند و البته عده‌ای هم طرفداری می‌کنند. در ابتدای گفت‌وگو اشاره فرمودید که **رضاخان ایران را ۱۵۰ سال عقب برده است. چه شواهدی این ادعا را تقویت می‌کند؟**

با انقلاب مشروطه ایران قدم در راه نو شدن گذاشت. اما متأسفانه دچار هرج و مرج شد. بعد از انقلاب اسلامی هم در ایران هرج و مرج شد منتهی چون انقلاب اسلامی پشتوانه قوی مردمی داشت آن هرج و مرج‌ها خیلی زود سرکوب شد. با این همه تا سال ۶۰ کم و بیش در گوشه و کنار شورش‌هایی بود و ما راه بسیار دشواری را طی کرده‌ایم تا به آسانی و آسایش امروز رسیده‌ایم. بعد از انقلاب مشروطه هم یک مقدار شورش‌ها را سرکوب کرده بودند و اوضاع داشت کم و بیش مشکل می‌گرفت که جنگ جهانی شروع شد و قوای عثمانی، روسیه و انگلستان به داخل ایران ریختند، در حالی که ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود و این جنگ هم جنگ اروپا بود. بعد هم قطعی سراسری ایران را فراگرفت. دولت مرکزی دائماً گرفتار مشکلات روزمره بود. اما مردم واقعاً تلاش می‌کردند کشور را آماده کنند. آزادی، روزنامه، حزب، انتخابات و… قبل از کودتا وجود داشت. اگر کودتا نمی‌شد مردم به تدریج راه خودشان را به طرف مدرنیزاسیون درست پیدا می‌کردند. رضاخان آمد و سدر راه آزادی و مدرن‌سازی شد و کاریکاتور مدرنیزاسیون را به جای مدرنیزاسیون واقعی در ایران پایه‌ریزی کرد و در نتیجه ایران ۱۵۰ سال عقب رفت. مشروطیت مهم‌ترین دستاورد مدرن‌سازی ایران بود و رضاخان آن را متوقف کرد به جای آن همه روزنامه‌های که در دوران پس از مشروطه منتشر می‌شدند فقط یکی دو روزنامه در دوره رضاخان منتشر شدند که به قول وزیر مختار امریکا:«انسان حالش از عبارت چاپی بخشنامه‌ای روزنامه به هم می‌خورد و انسان احساس می‌کند دارد بخشنامه‌های دولتی را می‌خواند.»

تصور کنید معلمی وارد کلاس می‌شود که در آن می‌شالگرد پر انرژی و پر جنب و جوش هستند سوألی می‌پرسد و یک مرتبه هر سی نفر شروع می‌کنند به جواب دادن و همه‌می می‌شود این معلم آنگاه صدور باشد کمی تأمل و تحمل می‌کند تا از بین این گفت‌وگو بیرون می‌آید. ولی اگر معلم بی‌تحملی باشد دستش را محکم روی میز می‌کوبد و فریاد می‌زند و دیگر صدایی از کسی در نمی‌آید. رضاشاه این کار را با جامعه ایرانی کرد. پیش از کودتا جامعه داشت راهش را به سمت آزادی قلم و بیان و تشکیل احزاب، انتخابات آزاد، گسترش آموزش عالی و در مجموع یک مدرنیزاسیون صحیح پیدا می‌کرد. رضاخان آمد و به همه این آزادی‌ها و پیشرفت‌ها پایان داد و کاریکاتوری از مدرنیزاسیون را به جای اصل آن در ایران گذاشت.

**به نظر شما هدف از نیش قیبر تاریخی، چنین فردی یا این کارنامه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چه می‌تواند باشد؟**

هم‌نظرم مستقر سیاسی و هر یوزیسویونی یک اپوزیسیون دارد. مخصوصاً اگر آن نظام مستقر به یک رژیم سلطنتی پایان داده باشد. به این ترتیب طرفداران رژیم سابق هرچند اندک باشند، در کنار مخالفانی که نظام جمهوری اسلامی پیدا کرد، آرام نمی‌نشینند و از هر عاملی برای تضعیف این نظام استفاده می‌کنند و با اینکه بخشی از آنها خودشان هم به این حرف‌ها اعتقادی ندارند، تحت عنوان مخالفت با نظام جمهوری اسلامی عنوان می‌گفتند که اگر رضاخان می‌بود و بعد هم لاید به پسرش، محمدرضا نوه‌شان که حالا‌ها‌عای سلطنت می‌کند ایران را تبدیل به بهشت برین می‌کردند. هدف اصلی آنها تضعیف نظام جمهوری اسلامی و تبلیغ نظام پهلوی است و یادشان می‌رود که شاید مردم از خودشان بیرسند که اگر آن نظام، نظام خوبی بود، چه شد که مردم با آن قیام عجیب، آن نظام را ساقط کردند؟ اگر رضاشاه آدم خوبی بود و در جهت منافع ایران کار کرده بود، از زبان وزیر مختار امریکا و خبرنگار یونایتد پرس در کتاب شهرویر ۲۰ هست. بخوانید و ببینید خبرنگار یونایتد پرس از خوشحالی مردم ایران بعد از رفتن رضاشاه چه نوشته‌است. مگر می‌شود مردم نسبت به خادم خودشان اینقدر نمک‌شناس باشند که وقتی قوای خارجی می‌آید او را می‌برد، خوشحالی کنند؟ چنین چیزی محال است.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**